

به نام خالق پره‌ای طاووس

نقل ضامن آهو

بر گرفته از نمایش نامه ی نقل طلایی

نوشته استاد آرش زرنيخی

نقل برگزیده جهت شرکت در سی و سومین جشنواره فرهنگی و هنری وزارت آموزش و پرورش

نیشابور مرداد 1394

تنظیم برای نقالی:

رضا عیسی آبادی

تیر ماه 1394

هر کی بغل دستته ، به جمع ما بیارش

اهل دله هر کی که تو جمع ما نشسته

فقط نشون عشقه تو دستای خالی مون

مرشد ما رزقشو به گنبدش مدیونه

گوشه ی بغضتونو یه گوشه ای وا کنید

نقل نبات و نُقله ، توصحنه ی نمایش

نون و پنیر و پسته پیدا نشد تو قصه

راست و دروغ عالم پرده ی نقالیمون

رضا خودش رضا شد که نقلشو بخونه

دایره رو وا کنید نقلو تماشا کنید

ای کاش چو یوسف بُدم و در بن چاهی

یارب تو به راز دل غمدیده گواهی

ای کاش که مهر من عاشق به دلت بود در سفره ی امید مرید رحمت بود

تاج سرما و ملک مشهد جانم به دم رضا و مشهد

یا رب به امید رحمت باز..... نقلی بکنم دوباره آغاز

بسم الله الرحمن الرحيم

یا رحمن و یا کریم

که یادش چراغ نَقله و انکارش ذلت عقل ! دم به دمت می ده اگه دم به دمش بدی .معجزمی ده
اگه از ته دلت مراد تو بگی .کرسی نقل به شب چَرَه* ی محبت شما گرمه و دل نقال به لبخند
رضایت اهل دلش.اما چه کنه که امروز داغ بی پولی از داغ عزیز هم سخت تر شده. اما حتم دارم
که لوطیای این مجلس، خاک رهشون هم برکت سفره ی ماست. چراغ اول رو هرکسی روشن کرد
الطفاتی به فرزند آدم کرد.

دستت درد نکنه .خیر ببینی.خدا عاقبت به خیرت کنه .محتاج نامرد نشی جوون .وجودت برکته

دست خدا به همراهتون که نطق نقالو گرم کردید و تب شرمندگی رو سرد.الهی که توی این
سرمای زمستون تابستون گرمای محبت دلتون مَث خورشید خراسان باشه و شرمنده زن و بچه
تون نشید.اما نقل امروز ما نه نقل سهراب کشونه و نه شیدایی سودابه. نه رسوایی اسفندیار و نه
بعله برون زال. نقل امروز ما نه زینت کتابه ،که خودش اصل ثوابه وهر بچه شیعه ای به شنیدنش
پشت پاهش می لرزه و اشک چشمش به صد تا نقل من کمتر می ارزه.

یه زمونی که نه مشهدی بود و نه قبه وبارگاهی، یه ستاره بود که اسمش رضا بود وجدش مرتضی
که تو هیچ آسمونی نبودو نمی گنجید ،اما خودش یه آسمون بود. تو زمین خدا که از کاه و کوهش
ذکر پروردگار لیل و نهارمی کردند ،رضای همیشه رضا هم به یاد و فکر خدا، هر روز و شب ،ذکر
حق بر لب ،تو ی قلمستونی می رفت که یهو چشمش افتاد به یه صیاد قلچماگی که خنجرشو

کشیده و نشونه رفته به گلوگاه آهو خانوم در بند. دل صیاد فکر زربود و دل آهو پر خطر. اینجاها می چریده که پس انداز شیر کنه . آخه مادر شده بود . چشم بچه صیاد هم به دست پدر . ای داد که شکم گشنه از خداهش هم یاد نمی کنه . صیاد اومد خنجر و پایین بیاره بلکه دردی رو دوا کنه که یه هو آقام موسی بن رضا صدای گریه بچه آهو رو از گوش دل شنفت طفلکی گشنه اش بود ننه من غریبمش مرغای آسمونو گریون کرده بود. خلاصه که بزنگاه بود و لحظه ی مرگ صیاد به فکر بچش بود و آهو به فکر بره اش. کائنات هم داشت کار خودشو می کرد. غروب بود زمین و آسمون تو آغوش هم بودند صیاد و صید به موازات طبیعتشون . کار کار خدا بود و رضا . صیاد زد ؟ نمی دونم . نزد ؟ نمی دونم .

تو این جمع هر کسی که عاشق نقله و طالب نقال، عشقش امام هشتمه و دلش به دلدار گردو خاک ته جیبشو بتکونه توسفره ی این مرشد بی یار که چشم بچه ها ی اون هم به دست پدره . دستت درد نکنه . خیر ببینی. خدا عاقبت به خیرت کنه . محتاج نامرد نشی جوون . وجودت برکته وجودتون برکته عاشقای رضا به مدد علی مرتضی به حق محمد مصطفی می خوام ادامه ی نقلو بگم به امید اینکه تو این جمع هیچ کی نباشه گرفتار.....

صیاد نزد. چون یهو گرمای دستی رو روی شونه هاش حس کرد که انگار آتیش به جیگرش زده بود. تودلش گفت: اگه برگرده بساکه شکار غفلت بشه اما نمی شد برنگرده دلش تاب تاب می کرد پشت پلکاش سنگین شده بود توییداری داشت خواب بهشتو می دید. طاقت نیاورد. برگشت . یه پارچه نور دلش را روشن کرد و رنگهای دنیا رو جلو چشمش بی رنگ .

علی بن موسی الرضا بود بهش گفت دست نگهدار این آهو، یه بچه داره نرم و نازک ، زرنگ و چابک که هنوز کام از سینه ی مادر نگرفته و گشنه ست من صداشو می شنوم.

ناله دایم می کنه تنهایی آزارم می ده مادرم کاروتلاش بسه دیگه.

مادرم دلم داره ضعف می کنه دهنم از بی شیری کف می کنه.

صیاد رنگش پرید. طنین صدا وجودش را لرزاند. انگاری می ترسید خنجر و پایی بیار. نگاهش افتاد به آقاعلی بن موسی الرضا گفت: تو کی هستی مرد؟ حضرتش فرمود: بنده خدا، بذار این آهو بره بچه شو شیر بده خودش برمی گرده. من ضمانتش رو می کنم. صیاد غرید و گفت: اون دنیا و این دنیا خدا هم ضامن بنده هاش نمی شه که تو ضامن حیوونهایش می شی. نکنه یه صیاد دیگه هستی و می خواهی بندازیش توی دام خودت؟

آقا گفت: من فقط یه بنده ی خدام. که یهو صیاد دور برداشت و گفت: تو اگه بنده ی خدا بودی ،مومن و سر به راه بودی ،می داشتی صیاد روزیشو ارتزاق کنه ،آهوه رو ببره و کباب کنه. آدم نون برتنورش هم سرده. آقام امام رضا نگاه تندشو مثل سیلی خوابوند تو صورت صیاد و گفت: توارتزاق تو بکن. نون رو دندون آز می بره نه خواهش یه بنده. ولش کن. می ره بچه هاشو شیر می ده برمی گرده. من اینجا می مونم تا برگرده. صیاد گفت: آهوی عمو هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست.. آب رفته دیگه بر نمی گرده بیا بروپی روزیت که ما هم دست خالی و انتظار زن و بچه رو زهر مارش نکنیم. آقام گفت : ببین. منتظر اشاره ی توه. خلاصش کن. اگه برنگشت روزی یک ماهت بامن. صیاد یهو یی ته دلش لرزید، بند طناب طمعو برید. حس کرد انگاری این بابا پاهاش روزمینه دلش تو آسمونها. پیشونی نوشتش یه کتاب جداست. سیرو سلوکش انگاری که طریق انبیاست.... خلاصه که نخ توکل و گره زد به سقا خونه ی دل و گفت: یا علی از تو مدد برو حیوون؟! آهو دعا کنون جستی زدو رفت. فرشته هام مناجاتش رو می شنیدن اشک می ریخت و می گفت:

ای الهی خیر ببینی یارضا که تموم زندگیمی به خدا

دوس دارم نذر تو باشه گوشت من اسممو تو عاشقات قلم زن

آره عزیزهای من آهو رفتو عهدش موند. توی راه هزار بار آرزوی آدم بودن کرد. که تمام عمرشو غلام حلقه به گوش آقا بشه...

خلاصه بچه آهواز دور مادرو دید. از جا پرید لبخند محبتو نثارش کرد. رفت توی بغلش. آخه آغوش مادر کعبه بچه است و طوافش عادت دل. نبض خدا تو قلب مادره که قصه می گه. آهوخانوم غمگین و دل سوخته نگاه سرد به بچه اش دوخته. سینه ی پر شیر رو گذاشت توی کامش.. دریا غرق می شد توی گریه اش که این دیگه دیدار آخر بود. ضامنش منتظره و صیاد هم پی سیری دله. و اما قضاوت اینجای نقله که مشکله. بچه شو داشته باشه یا قرارشو اجابت کنه....

یا امام رضای غریب

کاش می شد جای کبوترات بودم یه روزی میون زائرات بودم

می شدم خادمتم و پر می زدم با گلاب به زائرات سر می زدم

خلاصه بچه آهوی مدهوش بازیگوش، وقتی شکمش سیر شد یه گوشه دراز کشید و خواب بیخیالی دید آخه فکر و خیال مال بزرگترهاست. خواب شیرین که پلکهاشو بهم چسبوند آهوخانم هم دعای مادرونه را خوند:

ای خدا بچه ی من بی مادره توی دنیا تا ابد در به دره

من سپردمش به موسی بن رضا می خونم تو دل هزار و یک دعا

آهو برگشت سرقرار. صیاد چشم به روزی در انتظار ... یاعلی بن موسی الرضا آهو برگشت..... صیاد که کائنات دور سرش می چرخید لرزون و پریشون گفت: تو کی هستی مرد؟ منو باش که چشمم به جیبیت بود و امیدم به قولت نبود. این آهو شکار کرامت توئه نه دام من.... یا الله بگو کی هستی. توی این حوالی صاحب کرامت و مستجاب الدعوه ای به جز علی بن موسی الرضا نیست. یه مسجد و دو محراب هم که کفره. تو کی هستی؟ نکنه .. نکنه.... تو.... تو.... کجا می ری مرد. با توام کجا می ری؟ آگه علی بن موسی الرضایی قسمی بهت می دم به لبان تشنه ی اباعبدالله. آگه رضای مرتضایی بر محمد وال محمد صلوات..... اقام امام رضا پاهاش چسبید به زمین و آواز صداشو پرداد تو اسمون: اللهم صل علی محمد وال محمد. صیاد افتاد به دست و پای اقا و التماس مریدی کرد... کمندشوشکست و قامتشو

راست کرد.چاکر مولا شد وواله وشیدا.گفت برو .برو آهوکہ دینم رو از تودارم.یا رضا این دل دربست
غلام امرته.صیاد صید کرامت توشدوافتاد توی تور حلقه به گوشهات.

آهوخانم هم برگشت سراغ بچه اش لیسه زد دست نوازشی به گیسش زد.دلشون شاد شد
وجونشون آزاد نقال پیر هم اینجا بود که از نفس افتاد. یا علی مدد.

*شب چره: شب چره

آجیل و میوه که در شب نشینی می خورند.

(فرهنگ فارسی معین)